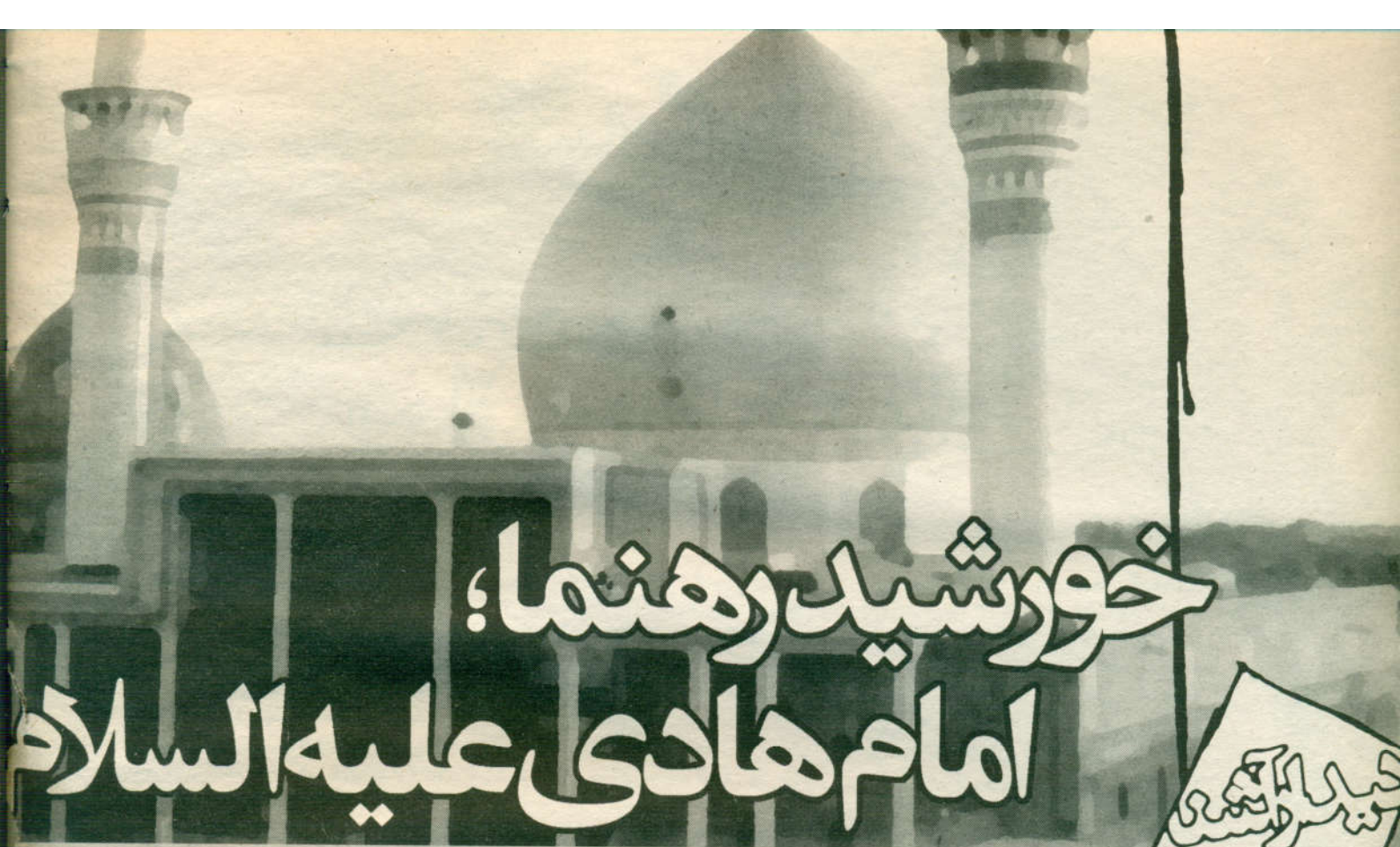




خورشید رهنما؛

امام هادی علیه السلام

ابوالفضل هادی متش

حالت بهبود یابد. دارو را از دست او گرفتیم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتیم.»
احترام به دانشوران

روزی در مجلسی نشسته بودند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشاند. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داورى کنیم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید تا خلوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد، و چون گفته شد برخیزید، برخیزید که خلوند مراتب (منزله) مومنان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا می‌برد» و نیز فرموده است: «ای کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند، برابرتان» خدا به این مومن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است.

سخت کوشی: پیشه پیامبران

علی بن حمزه می‌گوید: «ابوالحسن علیه السلام را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کیانند که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌ای؟ در پاسخ فرمود: «ای علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با ییل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. رسول خدا امیرمومنان و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آن‌ها و شایستگان درگاه الهی است.»

شهید مهرورزی

بریحه عباسی، گماشته دستگاه حکومتی بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: «اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از مکه و مدینه دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فراخوانده و گروه بسیاری نیز از او پیروی می‌کنند.» در اثر سعایت‌های بریحه، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه با ایشان همراه بود. در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد متوکل و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دستب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانم عرضه نخواهم کرد.» بریحه که رافت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌های خود دیده به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست گذشت کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم!»

خداپرستی

همواره ملازم مسجد بود و میلی به دنیا نداشت. عبادت‌گری فقیه بود. شب‌ها را در عبادت به صبح می‌رساند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی‌شد. کمی می‌خوابید و دوباره برمی‌خاست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و اشک می‌ریخت که هر کس صدای مناجات او را می‌شنید می‌گریست. گاه بر روی ریگ‌ها و خاک‌ها می‌نشست. نیمه شب‌ها را مشغول استغفار می‌شد و شب‌ها را به زاری می‌گذراند.

پیشوای ساده‌زیست

از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. در آن شبی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوش بود و بر سجاده حصیری نشسته، با پروردگارش مشغول نیایش بود.

دانش و خردورزی

در همان کودکی مسائل فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن قزو می‌مانند، حل می‌کرد. دشمن ساده‌اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌داد، ولی جز رسوائی و فضاحت نمی‌دید. از این رو، به بلندی مقام اعتراف می‌کرد و سر تسلیم فرود می‌آورد. با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شد و همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد.

افتابی بر سریر سخن

گفتار امام شیرین و سرزنش ایشان نکان‌دهنده بود. به گونه‌ای که آموزگارش در کودکی شیفته سخنوری او گردید. آن گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره دشمنان را شرحه‌شرحه می‌کرد. آن گاه که خصم برای عسرت‌طلبی خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید چند بیت می‌خواند و آن چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیشش را تباہ می‌سازد.

مهر تابان مهرورزی

بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیری‌های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. «محمد بن علی» از «زید بن علی» روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای ملوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است ولی چون دید دارو را به دست نیاورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت. اندکی بعد فرستاده امام هادی علیه السلام به خانه‌ام آمد. او کیسه‌ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت: ابوالحسن به تو سلام رساند. این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا